

دکتر اکبر شعبانی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

تحلیل بنیادین شعر و شخصیت پروین

چکیده

پروین اعتصامی، فرهیخته دختِ یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی، بانوی اوّل شعر فارسی و از چهره‌های جاویدان ادب ایران زمین است، سخنش در عین سادگی، تحسین برانگیز است، رسالت و اصالت، دو اصل اجتناب‌ناپذیر او در کار شاعری است، پروین هیچ‌گاه از سر تفنّن شعر نمی‌گوید، زبان پخته و بیان سخته خویش را در قالب شیواترین سروده‌ها و به منظور اشاعه ناب‌ترین احساسات بشری به کار گرفته و عمر کوتاه خویش را سخاوتمندانه در راه اعتلای انسان و گسترش انسانیت به پایان رسانده است. در این مقاله، سعی شده، بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری و اغلب با تکیه به سخن شاعر، بن‌مایه واقعی شعرش شناسایی و به صورتی مستند معرفی گردد. امید که تلاش ناچیز حقیر در تحلیل بنیادین شعر و شخصیت پروین راه‌گشا باشد.

واژه‌های کلیدی:

پروین اعتصامی، شعر فارسی، سادگی و پختگی، تشخیص، مناظره، عدم چاشنی عشق، تأثیرپذیری از متقدّمان.

دوستداران شعر فارسی، پروین را خوب می‌شناسند و کمتر کسی را می‌توان یافت که مختصر آشنایی با ادب فارسی داشته باشد و قطعاتی چند از اشعار او را در خاطر نداشته باشد.

- محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت.

و یا:

- در دست بانویی به نخی گفت سوزنی.

و یا:

- سیر، یک روز طعنه‌زد به پیاز.

زندگی پروین نیز آن قدر کوتاه و خالی از هر گونه فراز و نشیب ظاهری است که برای بیان مشروح آن تنها سه کلمه کفایت می‌کند، تبریز، تهران، قم. بنابراین، مستقیماً به سراغ هنر او می‌رویم و همه چیز را در راستای بیان شاعریش به کار می‌گیریم.

بی‌گمان، شاخص‌ترین و در عین حال جامع‌ترین ویژگی شعر پروین، **سادگی و پختگی** آن است که اولی را خود برگزیده و دومی را از پیشینیان آموخته و این دو را به نحوی استادانه و غیرقابل انفکاک به هم در آمیخته است و همین زبان پخته و بیان سخنه و استحکام الفاظ و عبارات که حاصل تسلط بی‌چون و چرای او بر ادبیات کهن فارسی است؛ باعث گردیده تا در عین سادگی و بی‌پیرایگی تحسین هر خواننده‌ای را برمی‌انگیزد.

پروین از معدود افرادی است که برای خود در هنر رسالتی قایل است، هدفمند به سراغ شعر رفته و بر خلاف بسیاری از معاصرانش، هیچ وقت از سر تفتن سخن نگفته است. او بیش از آن که یک شاعر باشد، متفکری مصلح و متعهد است. نامبرده انگار پیشاپیش از کوتاهی عمر خویش خبر داشته، از این نظر، لحظه‌ای در ادای رسالت خویش غفلت نورزیده و در مدتی کوتاه، چنان مجموعه‌ای گرانقدر فراهم آورده که باور آن برای خیلی‌ها به سادگی ممکن نیست.

شعر پروین از هر آرایه و پیرایه‌ای به دور است و هیچ گونه تصنع و تکلفی در آن مشاهده نمی‌شود و از این نظر شاید در میان بسیاری از متقدمان و متأخران منحصر به فرد باشد. بزرگ‌ترین و در عین حال پرکاربردترین و جدی‌ترین صنعت شعر پروین که

اگر بتوان آن را آرایه به حساب آورد؛ ویژگی تشخیص است که مخصوصاً در بخش مناظرات، از لوزام اجتناب‌ناپذیر کار اوست. مناظره که ریشه‌ای دیرین در ادب فارسی دارد و جای پای آن را در ادبیات ایران قبل از اسلام نیز می‌توان یافت و در دوره‌ای اسلامی نیز افرادی چون اسدی توسی در آن شیوه، طبع آزمایی کرده‌اند، در شعر پروین به عنوان ابزاری کارآمد و جدّی رخ می‌نماید.

تصویرگری‌های پروین در به نمایش گذاشتن صفات انسانی در بسیاری از اشیاء و پدیده‌های عالم هستی، از گاه و ذره گرفته تا کوه و خورشید، تابلویی رنگارنگ و شگفت‌آور در برابر چشمان خواننده قرار می‌دهد، نامبرده صنعت تشخیص را علاوه بر اشیاء مادی به حوزه پدیده‌های معنوی نیز کشانده و امید و ناامیدی را حتّی به سخن آورده است.

به نومیدی سحرگه گفت امید که کس ناسازگاری چون تو نشنید^۱

سخن پروین در بسیاری موارد اگرچه تازه نیست اما شگفت‌انگیز و تأثیرگذار است. او زبان همه چیز و همه کس را می‌فهمد، صاحب کرامت است و معجزه می‌کند. برخلاف دیگران که از بیرون به پدیده‌ها می‌نگرند، او از درون به تماشا می‌نشیند و از راز دل هر چیز باخبر است. سکندروار نه تنها زبان همه مردم بلکه همه پدیده‌ها اعم از جماد و نبات و حیوان را درمی‌یابد و با همه چیز و همه کس ارتباط برقرار می‌کند و با به تصویر کشیدن اسرار درون پدیده‌های عالم، چشم ما را به روی حقایق هستی باز می‌نماید. گاه محرم مناظره الماس و کرباس مان می‌کند و گاه حتّی ناگفته‌های دل خاک را برایمان باز می‌گوید.

شاید برترین مزیت و بزرگ‌ترین هنر پروین در عرصه شعر و ادب، با وجود صغر سن و کوتاهی عمر، به همراه داشتن کوله‌باری سنگین از ادب کلاسیک فارسی باشد، به گونه‌ای که وقتی لب به سخن می‌گشاید، انگار تمامی دفتر دیر سال ادبیات دری را یک‌جا پیش‌رو دارد و در بنای هنر خویش، هر خشتی که می‌نهد در راستای تمامت کاخ بلند نظم فارسی است.

پروین، حکمتِ ناصر خسرو، صلابتِ فردوسی، عرفان سنایی و مولوی، نصایح و مواعظ سعدی و حتّی دم غنیمت شماری خیام را با بیانی نافذ و اغلب منتقدانه و گاه در قالب

مناظراتی شیرین و دلنشین یک‌جا به خواننده تنگ حوصله امروزی عرضه می‌دارد و او را از مراجعه به بسیاری از آثار قدما، بی‌نیاز می‌کند و این خود، کم هنری نیست. در مقام بحث از پروین و یاد کردِ هنر شاعری او، گذشتن از کنار فرهیخته مردی بی‌ادعا به نام میرزا یوسف اعتصام الملک، کمال بی‌انصافی است. زیرا پروین بخش اعظم موفقیت خویش را در شاعری، مرهون ره توشه گرانباری است که پدر همراه او کرده است. ادیبی محقق، مترجمی متفکر و صاحب نظری آگاه که متأسفانه کمتر به او پرداخته شده و مقام علمی این ره‌شناس فرزانه قرن سیزده هجری، همواره تحت‌الشعاع نبوغ حیرت‌آور دختر سخنورش قرار گرفته است. با آگاهی مختصر از احوال نامبرده و مقام علمی و ادبی او به جرأت می‌توان گفت که در آن روزگار تیره و تار، پروین جز در پناه تربیت شخصیتی چون یوسف اعتصامی، هرگز نمی‌توانست پروین شود. میرزا یوسف در ادبیات فارسی، عربی، ترکی و فرانسه صاحب نظر و در فقه و اصول و منطق و کلام و حکمت استاد بود. *بجز قلاید الادب و ثوره الهند* که به عربی نگاشته^۱، بیش از بیست ترجمه نفیس از آثار برتر ادبیات جهان از زبان فرانسه نیز از او در دست است.^۲

باری این پدر دانشمند، بیش از حد معمول در تربیت دردانه خویش که در آن ایام به دلیل دختر بودن، تمامی درها به روی او بسته بود، اهتمام می‌ورزید و بدون شک، ترجمه کتاب *تحریر المرأة* قاسم امین مصری با عنوان *تربیت نسوان* را باید تلاشی در راستای همین هدف به حساب آورد.^۳ شاید نقش و تأثیر غیرقابل انکار اعتصام الملک را در بالندگی شخصیت و هنر پروین در قطعه‌ای که با مطلع زیر در تعزیت پدر سروده تا اندازه‌ای بتوان درک کرد.

پدر آن تیشه که برخاک تو زد دست اجل تیشه‌ای بود که شد باعث ویرانی من^۴

و دیدیم که شاعر پس از رفتن پدر، دیری نپایید و در عین جوانی، ناباورانه راهی دیار باقی گردید.

پس از این تذکر فرعی و در عین حال ضروری، باز می‌گردیم به شعر پروین و بیان خصوصیت دیگری از هنر او، و آن تغزلی نبودن شعر پروین و خالی بودن آن از چاشنی

عشق است که از این بابت در میان شعرای مطرح زبان فارسی، جز ناصر خسرو قبادیانی^۶، نظیری برای او نمی‌توان یافت.

جالب است بدانیم، خیلی‌ها به این موضوع نپرداخته‌اند و خیلی‌ها نیز به سادگی از کنار آن گذشته و آن را نتیجهٔ قید و بندهای اجتماعی و حجب و حیای ذاتی شاعر دانسته‌اند. لازم به ذکر است این عده، عشق را با فحشا و ابتذال که متأسفانه در آن روزگار، نمونه‌هایی هم داشته، یکی گرفته‌اند که البته نادرست است. عشق همان لطیفهٔ لایوصفی است که غزل سعدی و حافظ و مولوی را تا بدین غایت دلنشین کرده است، عشق همان افسون شگفتگی است که شهریار، ملک غزل را در روزگار ما بر صدر نشانده است و کلامش را دل‌ویز نموده است و این با ابتذال و بی‌عفتی تفاوت دارد، به قول خواجهٔ شیراز:

لطیفه‌ای است نهانی که عشق از او خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است^۷

باری به هر تقدیر، سخن پروین از چاشنی عشق، صد البته در معنی اخیر، خالی است که اگر این گونه نبود، ما امروز با پروینی با ابعادی بسی فراتر از آنچه هست، روبرو بودیم.

شاید عدم موفقیت پروین در زندگی زناشویی، برخلاف نظر برخی، بیش از آن که زاییدهٔ خلق و خوی نامناسب همسرش باشد، ریشه در شخصیت خود او داشته باشد، ازدواج دیر هنگام پروین (در سن ۲۸ سالگی) که در آن ایام برای دختران غیرعادی بوده، خود مؤید این مدعا است.

گفتنی است پروین با این که در خانواده از محبت و توجه بیش از حد پدر بهره‌مند بود، در عین حال از همان اوان کودکی و نوجوانی نظر خوشی نسبت به مردان نداشت. کما این که در خطابهٔ فارغ التحصیلی خویش که در هفده سالگی، در مدرسه آمریکایی تهران و قبل از هرگونه تجربه ناخوشایندی در برخورد با جنس مخالف ایراد کرده، از ظالم بودن مردان سخن به میان آورده است.^۸

باری، با آن که ظرافت‌های زنانه و احساسات لطیف مادرانه در دیوان پروین کم نیست اما سوز عشق و غزل عاشقانه، آن گونه که معمول است در شعر او رخ نمی‌نماید و این امر را هرگز نباید صد در صد به حساب محدودیت‌های خانوادگی و اجتماعی و

عزت‌نفس و حیای شاعر- چنان که برخی پنداشته‌اند^۹- گذاشت، زیرا این مسأله‌ای بوده که در روزگار خودِ شاعر نیز امری غیرعادی به حساب می‌آمده و خیلی‌ها، متوجه آن بوده‌اند و حتی به گوش خود پروین هم رسیده و در جواب آنان گفته است:

از غبار فکر باطل پاک باید داشت دل تا بداند دیو کاین آینه جای گرد نیست
مرد پندارند پروین را چه برخی ز اهل فضل این معما گفته نیکوتر که پروین مرد نیست^{۱۰}

جالب است بدانیم، این به اصطلاح تهمت مرد بودن که ناشی از عدم وجود چاشنی عشق در شعر اوست، نه از سوی عوام، بلکه از جانب خواص و اهل فضل که هم عشق را می‌شناختند و هم شعر را، مطرح می‌شده است.

به هر حال پروین اگرچه تن به ازدواج داد، اما هرگز سوز و گداز عشق را تجربه نکرد و این امر در شعرش آشکارا تأثیر گذارده است. گاه گاهی هم که در اثنای سخن از عشق می‌گوید، خالی از سوز و گداز لازم است و هم‌چون نابینایی است که از بهار و باغ بگوید. در یک جا به عشق بلبل نسبت به گل با تردید می‌نگرد و سخن او را در حالی که الگوی عاشقی است، عاری از حقیقت می‌داند^{۱۱} و در جای دیگر و در موردی مشابه در مثنوی بلبل و مور^{۱۲}، با بیان ناپایداری عشق، آن‌را در عرصهٔ عقلانیت به تمسخر گرفته، پوچ می‌انگارد و به تاراج معاش مادی می‌سپارد و به بلبل افسرده‌ای که در خزان عاشقی و از سر اضطرار به لانهٔ مورچه‌ای پناه آورده، به تعریض از زبان مور می‌گوید:

در صف گلشن نه چنان دیدمت رقص کنان نغمه زنان دیدمت
لقمه بی‌درد و دمی داشتی صحبت زیبا صنی داشتی
رو بنشین تا که بهار آیدت شاهد دولت به کنار آیدت
چرخ به کار تو قراری دهد شاخ گلی روید و باری دهد
مانگرفتم ز بیگانگی وام پخته ندادیم به سودای خام

و یا در مناظرهٔ دیده و دل، عشق را پرتگاهی مخوف شمرده، جانبدارانه، از زبان دل که مظهر عشق است با بی‌احساسی تمام خطاب به دیده، می‌گوید:

تو گفستی راه عشق از فتنه پاک است چو دیدم پرتگاهی خوفناک است^{۱۳}

باری، زبان پروین که در بیان مسایل اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و عاطفی روح و روان خواننده را تسخیر می‌کند، در مقام عشق و دلدادگی، خشک و خشن و فاقد لطافت لازم است و معمولاً عشق را با کوچک‌ترین بهانه‌ای به راحتی در پیشگاه عقلانیت قربانی می‌کند و از خیر آن می‌گذرد. در معدود غزل‌واره‌هایی هم که با مضمون دلدادگی آغاز می‌شود، بلافاصله علم و عقل و حکمت و مصلحت، وارد عمل شده، دست و پای عشق را می‌بندند و میدان‌دار می‌شوند. به عنوان نمونه ابیاتی از غزل «آرزوها»ی او را از نظر می‌گذرانیم:

ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن
 نزد شاهین محبت بی‌پر و بال آمدن پیش باز عشق، آیین کبوتر داشتن
 آب حیوان یافتن بی‌رنج در ظلماتِ دل زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن
 از برای سود در دریای بی‌پایان علم عقل را مانند غواصان شناور داشتن
 گوشوار حکمت اندر گوش جان آویختن چشم دل را با چراغ جان منور داشتن
 از مسِ دل ساختن با دست دانش زرناب علم و جان را کیمیا و کیمیاگر داشتن^{۱۴}

شاید، برای رفع شبهه و روشن شدن ذهن خواننده صاحب‌نظر نکته‌سنج بیان این مطلب خالی از فایده نباشد که کالبد شکافی این جنبه از شخصیت و هنر پروین نه تنها به هیچ عنوان ذره‌ای از ارزش کار او نمی‌کاهد بلکه در تحلیل بنیادین شعر او ضرورت دارد. زیرا پروین با همه این خصوصیات پروین است، والا و فرهمند و بلندآوازه و در عرصه ادب فارسی، چهره‌ای حقیقتاً جاودانه و ماندگار.

آری پروین بی‌توجه لازم از کنار عشق می‌گذرد و علاقه چندانی برای ورود بدان وادی از خود نشان نمی‌دهد. به عبارت دیگر، عشق ابزار کار پروین نیست. او بیشتر به سراغ عقل و علم و حکمت و عاطفه و احساس رفته و آنقدر استادانه این عوامل را در هنر خویش به کار گرفته که اصلاً نقیصه نبود چاشنی عشق در کار او احساس نمی‌شود. او در گلستان هنر، به جای آن که مانند شیخ اجل، نگاهش محو تماشای بلندای قامت سرو و صنوبر باشد^{۱۵}، هم‌چون ناصر خسرو بیشتر متوجه درختان بارور است^{۱۶}. چنان که خود می‌گوید:

در گلستان هنر چون نخل بودن بارور عار از ناچیزی سرو و صنوبر داشتن^{۱۷}

در عین حال، عدم توجه جدی به تغزل و دغدغه‌های وسوسه‌آمیز وصال و سوز و گدازهای عاشقانه، این فرصت ارزشمند را به پروین داده تا در مقابل، عقل و حکمت و عاطفه و ایمان و انسانیت را در مقیاسی بسیار گسترده‌تر و بسی استادانه‌تر (با توجه به صغر سن) و به دور از دغدغه تلاقی عقل و عشق، به کار گیرد، به گونه‌ای که خواننده اصلاً متوجه جای خالی سحر عشق نگردد و از زلال چشمه‌ساران عواطف والای انسانی‌اش چنان سیراب شود که خمار هوس‌انگیز نرگس خوبانش لحظه‌ای به خود مشغول ندارد.

ای خوش از تن کوچ کردن، خانه در جان داشتن روی مانند پری از خلق پنهان داشتن
هم‌چو عیسی بی‌پر و بی‌بال برگردون شدن هم‌چو ابراهیم در آتش گلستان داشتن
بنده فرمان خود کردن همه آفاق را دیو بستن قدرت دست سلیمان داشتن
سر بلندی خواستن در عین پستی ذره‌وار آروزی صحبت خورشید رخشان داشتن^{۱۸}

همان‌طور که قبلاً گفته شد، پروین با اکثر آثار کلاسیک ادب فارسی مأنوس بوده و دیوان بسیاری از شعرای صاحب نام را با دقت خوانده و از بسیاری از آن‌ها در هنر خویش آشکارا تأثیر پذیرفته است و همین اندوخته گران و ارزشمند است که او را با وجود سن کم، در میان همگنان ممتاز کرده است، اینک به نمونه‌هایی از این تأثیر آشکار به طور گذرا اشاره می‌کنیم:

همانند ناصر خسرو که معتقد بود:

خنده از بی‌خردی خیزد، چون خندم چون خرد سخت گرفته است گریانم^{۱۹}
شوخی و خنده را محکوم کرده؛ می‌گوید:

چرا با هنر و مستی بگذرانی زندگانی را چرا مستی کنی و هوشیاران را بخدانی^{۲۰}
در جای دیگر، در قطعه بلندی با عنوان «درخت بی‌بر» دقیقاً پا جای پای ناصر خسرو گذاشته و هم‌چون حکیم یمگان که معتقد بود:

بسوزند شاخ درختان بی‌بر سزا خود همین است مر بی‌بری را^{۲۱}

می‌گوید:

آن شاخ که سر برکشد و میوه نیارد فرجام به جز سوختنش نیست سزاوار^{۲۲}
گاهی، حتی با اقتباس وزن و قافیه به سراغ او رفته و الحق به شایستگی از عهده کار
برآمده است، به گونه‌ای که هر خواننده شعرشناسی می‌پذیرد که صرف‌نظر از فضل تقدّم
که در آن شکی نیست، قصیده وزین پروین با مطلع:

ای دل عبث مخور غم دنیا را فکرت مکن نیامده فردا را^{۲۳}

از قصیده ناصر خسرو با مطلع:

ای روی داده صحبت دنیا را شادان و برافراشته آوا را^{۲۴}

چیزی کم ندارد.

گاه خیام گونه، دم غنیمت شماری را تنها طریق ممکن شمرده و از زبان گل زرد
می‌گوید:

جو غنچه‌های دگر بشکنند ما برویم کنون بیا که صف سبزه را بیارایم^{۲۵}

تأثیر سخن حافظ، اگرچه نه به اندازه ناصر خسرو و سعدی و مولوی، اما در کلام
پروین، مشهود است، از جمله قصیده‌ای با مطلع:

سوخت اوراق دل از اخگر پنداری چند ماند خاکستری از دفتر طوماری چند^{۲۶}

با تغییر قافیه، یادآور غزل حافظ با مطلع زیر است:

حسب حالی نوشتی و شد ایامی چند محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند^{۲۷}

اگرچه سحرآفرینی خواجه شیراز با توجه به سادگی بیان پروین، کمتر مورد استفاده
او قرار گرفته اما از جنبه فکری در بسیاری موارد، جا پای جای حافظ گذاشته و صد
البته در حال و هوایی کاملاً متفاوت، به گونه‌ای که برای بسیاری ممکن است به سادگی
قابل تشخیص نباشد، از جمله در قطعه‌ای با عنوان «فلسفه» که در واقع مناظره‌ای است
بین لوبیا و نخود، آن‌جا که از زبان لوبیا خطاب به نخود می‌گوید:

رمز خلقت به مانگفت کسی این حقیقت می‌پرس ز اهل مجاز

کس بدین رزمگه ندارد راه کس در این پرده نیست محرم راز^{۲۸}

در حقیقت سخن حافظ را تکرار می‌کند که گفت:

ز سرّ غیبت کس آگاه نیست قصّه مخوان کدّام محرم دل ره در این حرم دارد^{۲۹}

و یا:

در کارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست فهم ضعیف رای فضولی چرا کند^{۳۰}

گاه به سراغ مولوی می‌ورد و به تقلید از داستان «مست و محتسب» با مطلع:

محتسب در نیمه شب جایی رسید در بن دیوار مردی خفته دید^{۳۱}

قطعه بسیار جذاب و خواندنی «مست و هوشیار» را چنان ماهرانه می‌سراید که

جای هیچ حرفی باقی نمی‌گذارد:

محتسب مستی به ره دیده و گریانش گرفت مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست^{۳۲}

نیز مثنوی «طوطی و شکر» را بر وزن «طوطی و بازرگان» مولای روم به مطلع:

تاجری در کشور هندوستان طوطی زیبا خرید از دوستان^{۳۳}

ساخته است.

و در جای دیگر و در مثنوی «دزد و قاضی» به عینه ترنم سخن مولانا را به مشام

جان خواننده می‌رساند:

برد دزدی را سوی قاضی عسس خلق بسیاری روان از پیش و پس^{۳۴}

گاه سعدی وار لب به سخن می‌گشاید و با بیانی روان و منسجم و پاکیزه، از مناعت

طبع و بی‌اعتباری مادیات و رجحان جان نسبت به تن، سخن به میان می‌آورد و انسان

را در حال و هوای مواظبِ دلنشینِ شیخ قرار می‌دهد، از جمله در مثنوی «جامه عرفان»

با مطلع:

به درویشی بزرگی جامه‌ای داد که این خلقان بنه کنز دوشت افتاد^{۳۵}

و الحق به نیکی از عهده کار برمی‌آید.

و از همین نوع است، مثنوی «دو محضر» با مطلع:

قاضی کشرمز محضر شامگاه رفت سوی خانه با حالی تباه^{۳۶}

که سادگی، روانی، دلنشینی و خوش آهنگی کلام سعدی در آن مشهود است. باری، تسلط اعجاب‌انگیز پروین بر ادبیات کلاسیک فارسی به گونه‌ای که به نظر نمی‌رسد هیچ دیوانی از شعرای مطرح فارسی را از نظر نگذرانده باشد، باعث آن گردیده که به سراغ همه آن‌ها برود و پا جای پای همه آن‌ها بگذارد و مجموعه‌ای رنگارنگ از قصیده و قطعه و غزل و مثنوی، صد البته با خصوصیتی مستقل و منحصر به فرد فراهم آورد، که هنگام مطالعه آن هرگز ملال و خستگی به سراغ خواننده نیاید. باری، پروین تنها مقلد نیست بلکه متابعی است که در سخن سبک و سیاق خاص خود را دارد و عقاید و نظرات خود را در هر قالبی که مصلحت بداند، مطرح می‌کند و پایان کلام این‌که:

هر چه خواهی سخنش شیرین است.

پی‌نوشت‌ها

۱. پروین اعتصامی، دیوان، به کوشش منوچهر مظفریان، چاپ ششم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۵۸.
۲. یحیی آربین‌پور، از صبا تا نیما، جلد دوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ پنجم، ۱۳۵۷، ص ۱۱۳.
۳. محمدجواد شریعت، پروین ستاره آسمان ادب ایران، مؤسسه انتشاراتی مشعل، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۵.
۴. یحیی آربین‌پور، همان، ص ۱۱۳.
۵. پروین اعتصامی، همان، ص ۴۱۴.
۶. این ادعا تنها با استناد به دیوان موجود ناصر خسرو که شامل اشعار مکتبی و تبلیغی است، معتبر است و گرنه قبل از گرویدن به مذهب فاطمی و رسیدن به مرتبه حجتی، عمر را به گونه‌ای دیگر سپری کرده و به یقین اشعار آن دوره که فعلاً در اختیار ما نیست، از نوعی دیگر بوده است.
۷. شمس‌الدین محمد حافظ، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی، قاسم غنی، کتابفروشی زوار- تهران، بی‌تا، ص ۴۶.

۸. پروین اعتصامی، همان، مقدمه، ص ۱۴.
۹. رحیم چاووشی اکبری، زندگی و شعر پروین اعتصامی، نشر ثالث، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۷۱ و ۷۲.
۱۰. پروین اعتصامی، همان، ص ۴۱۱.
۱۱. همان، ص ۲۱۲.
۱۲. همان، ص ۱۶۹.
۱۳. همان، ص ۲۳۵.
۱۴. همان، ص ۱۴۳.
۱۵. به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری جواب داد که آزادگان تهی دستند
۱۶. بسوزند چوب درختان بی‌بر سزا خود همین است مر بی‌بری را
و یا: بادام به از بید و سپیدار به بار است هرچند فزون کرد سپیدار درازا
۱۸. همان، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
۱۹. ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی، دیوان، به اهتمام مجتبی مینویی و مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل، شعبه تهران، ص ۱۹۶.
۲۰. پروین اعتصامی، همان، ص ۱۳۴.
۲۱. ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی، همان، ص ۱۴۲.
۲۲. پروین اعتصامی، همان، ص ۲۱۸.
۲۳. پروین اعتصامی، همان، ص ۲۲.
۲۴. ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی، همان، ص ۱۶۶.
۲۵. پروین اعتصامی، همان، ص ۲۰۵.
۲۶. همان، ص ۶۸.
۲۷. شمس‌الدین محمد حافظ، همان، ص ۱۷۹.
۲۸. پروین اعتصامی، همان، ص ۳۰۴.
۲۹. شمس‌الدین محمد حافظ، همان، ص ۸۱.
۳۰. همان، ص ۱۲۶.
۳۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، بر اساس نسخه قونیه، تصحیح قوام‌الدین خرمشاهی، انتشارات دوستان، چاپ پنجم، ۱۳۸۰، ج ۱، دفتر دوم، ص ۲۶۱.
۳۲. پروین اعتصامی، همان، ص ۳۷۴.
۳۳. همان، ص ۲۸۷.
۳۴. همان، ص ۲۲۲.
۳۵. همان، ص ۲۰۰.
۳۶. همان، ص ۲۲۶.

منابع و مأخذ

- آراین پور، یحیی: از صبا تا نیما، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ج دوم، چاپ پنجم، ۱۳۵۷.
- اعتصامی، پروین: دیوان، به کوشش منوچهر مظفریان، انتشارات علمی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۶۵.
- چاووش اکبری، رحیم: زندگی و شعر پروین اعتصامی، نشر ثالث، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- حافظ، شمس‌الدین محمد: دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، کتاب‌فروشی زوار، تهران، بی‌تا.
- سعدی، مشرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله: کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات علمی، بی‌تا.
- شریعت، محمدجواد: پروین ستاره آسمان ادب ایران، مؤسسه انتشاراتی مشعل، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- مولوی، جلال‌الدین محمد: مثنوی معنوی، بر اساس نسخه قونیه، تصحیح قوام‌الدین خرّمشاهی، انتشارات دوستان، چاپ پنجم، ج اول، دفتر دوم، ۱۳۸۰.
- ناصرخسرو، ابومعین: دیوان، به اهتمام مجتبی مینویی و مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا، شعبه تهران، ۱۳۵۷.